



كد خبر : 10623406



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲۱ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره صف جلسه 03 (1396/12/21)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوضٌ (۴) وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۵) وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) وَ إِذْ قَالَ يَأْتِي مِنَ بَغْدِي اِشْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعِي إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ

اللَّهُ مِتِّمْ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹){

سوره مبارکه «صف» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، محور اصلی آن جهاد «فی سبیل الله» است، برای اینکه در اول آن سخن از جهاد است، در وسط این سوره سخن از جهاد است که {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُمْئِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ}،^[1] در آخرش هم سخن از جهاد است که فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ} که {فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ} و ما آنها را یاری کردیم {فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ}،^[2] این محور اصلی نشان می‌دهد که اگر کسی حرفی زد و عمل نمی‌کند یا پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار می‌کند یا موسای کلیم (سلام الله علیه) را آزار کرد، یا عیسی مسیح (سلام الله علیه) را آزار کرد در اموری است که «یرجع» به اصل دین، به اصل وحی، به اصل نبوت و گرنه صرف اینکه انسان حرفی بزند و عمل نکند، گرچه بد است و قرآن کریم نهی کرد؛ اما این چنین نیست که به عنوان {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ} باشد.

شما ملاحظه بفرمایید همین تعبیر در پایان سوره مبارکه «شعراء» درباره شعرا آمده است که {أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ}،^[3] اما غیر از یک نقد ضمنی و یک نقص ضمنی، چیزی از آن یاد نفرمود. آنها هم {يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ}، اما اینجا فرمود: {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ}، سرّش این است که در موقع تصمیم‌گیری مبارزه علیه کفر، یک کسی حرفی بزند طرّحی عمل بکند که سرنوشت دفاع با آن حرف تنظیم می‌شود عده‌ای هم آماده می‌شوند و او در موقع جبهه حاضر نیست، این از آن سخنانی است که {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ} و گرنه همین تعبیر {أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ}، در پایان سوره مبارکه «شعراء» آمده است که {وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا}،^[4] البته آنهایی که به حرفشان عمل می‌کردند همیشه مستثنا و محترم بودند.

منظور آن است که این {يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ} این طور نیست که {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ} باشد. یک وقت است کسی حرفی می‌زند خودش عمل نمی‌کند، این یک مرحله است. یک وقت درباره اصل نظام، درباره اصل جبهه، درباره وحی، نبوت، از این مسائل هست که کارهای کلیدی و حساس است تقریباً به اصول دین برمی‌گردد. این است که فرمود: {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ} و گرنه اگر کسی خرید و فروش جزئی دارد، به عهدش وفا نکرده است، مال مردم را نداد، این هم عذاب الهی دارد؛ اما از این قبیل نیست. یا {يُحِبُّونَ أَنْ يُخَمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا}،^[5] آن هم چیز بدی است؛ اما این طور نیست که {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ} باشد، تظاهر به دین می‌کند.

پرسش: نمی‌توانیم بگوییم چرا حرفی را می‌زنید که نمی‌توانید به آن عمل کنید؟

پاسخ: نه، «نمي‌توانيد» نصيحت است. كسي نمي‌تواند، اشتباهي مي‌كند، بيجا حرف مي‌زند؛ اما معنايش اين نيست كه عمداً تصميم بگيرد نقشه بدهد؛ ولي حاضر نشود به جبهه برود، حاضر نشود به نظام كمك بكند، اين {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ} است.

غرض اين است كه يك وقت آدم حرف مي‌زند عمل نمي‌كند، اين معصيت است و اگر «حق الله» در كار باشد، «حق الناس» در كار باشد، اين است. چه اينكه در سوره «شعراء» اينها را مزمت کرده اين درست است. يا كسي كه {يُجِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يُفْعَلُوا}، اين نقص است درست است؛ اما در برابر اين عذاب‌هاي شديد كه مي‌فرمايد: {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ}، يك؛ بعد در قسمت ديگر مي‌فرمايد: {مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى}، اينها نشان مي‌دهد كه كار به اصل دين، به حكومت، به نظام، به اينها برمي‌گردد؛ والا يك گناه شخصي بگوييم: {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ}، اين بعيد است. انسان به قرينه {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُيُوتُهُمْ مُرْضُوعًا}، در اين زمينه حرفي بزند، نيروها آماده بشوند و او در موقع حساس حاضر نشود، يك چنين جاهايي است، و گرنه فرقي بين آيه سوره «شعراء» با اين آيه كه نيست. آن هم {يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ}، اما آن نحوه تهديد نكرده؛ اما اينجا {كَبُرَ مَقْتًا}، معلوم مي‌شود كه آن حرف و آن فعل صيغه كليدي دارد.

مطلب ديگر آن است كه يك سلسله حرف‌هاي مشترك و برنامه‌هاي مشترك بين انبياي گذشته است، بين امم گذشته هم هست. اينكه فرمود: {وَإِذْ قَالَ مُوسَى}؛ يعني اين چنين نيست كه حالا اگر در بين امت تو يك سلسله حرف‌هايي مي‌زنند كه عمل نمي‌كنند مخصوص اينها بايد باشد، در بني اسراييل هم بود، در امت موسي(عليه السلام) بود، در امت عيسي بود. اين نام انبيا را كه مي‌برد يك سهم كليدي دارد، {وَإِذْ قَالَ مُوسَى}، [6] {وَإِذْ قَالَ مُوسَى}، [7] حتي {وَإِذْ قَالَ مُوسَى}، [8] نام اينها را كه مي‌برد، انسان را به صبر و بردباري دعوت مي‌كند. نام اقوام و امم آنها را كه مي‌برد، انسان را به تحمل اذيت دعوت مي‌كند. فرمود به موساي كلیم اين بدرفتاري را کردند، به عيساي مسيح اين بدرفتاري را کردند، {وَإِذْ قَالَ مُوسَى} اين طور بود، به امت ما هم هشدار مي‌دهد كه به هر حال ذات اقدس الهي يك چند باري ممكن است صبر بكنند؛ ولي وقتي اين لياقت تمام شد، {فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}؛ ممكن است خدای سبحان يك عده را به حال خودشان رها بكند. اين هم هشداري است نسبت به امت، هم دعوت به صبر است نسبت به رهبران الهي كه فرمود اينها اين گونه بودند.

در جريان عيساي مسيح، چند تا مطلب هست: يكي اينكه فرمود وجود مبارك عيساي مسيح مثل موسای كلیم كه {مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ} [9] بود، عيسي(سلام الله عليه) چند تا كار كرد: يكي {مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ}، معنای آن اين نيست كه هر چه آن حضرت فرمود الان هم هست، بلكه معنای آن اين است كه هرچه آن حضرت فرمود در موطن خودش حق بود؛ منتها عمرش تمام شد. نسخ به معنای ابطال «ما تقدم» نيست، نسخ به معنای اعلام زوال عمر «ما تقدم» است و گرنه ذات اقدس الهي {الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ} كه در سوره «آل عمران» است هر چه در عالم به عنوان حق هست از خداست. {وَاللَّهُ يَقُولُ

الْحَقُّ}، این چنین نیست که حالا نسخ شدن - معاذالله - آن حرف باطلی بود. معنای آن این است که مدت عمر آن حکم تمام شد؛ لذا {مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ} معنای آن این نیست که هر چه را که موسای کلیم آورد الآن هم همان حرف است. نه، می‌گوییم حق آورد؛ منتها اینکه فرمود: {مُصَدِّقًا}، با این تعبیری که خدا در قرآن از او نقل کرد: {وَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ}، من حرف‌های تازه‌ای هم آوردم، بعضی از چیزها را در شرایط کنونی خدا حلال کرده است.

بنابراین معنای {مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ} این نیست که همه آن حرف‌ها الآن باید جاری بشود؛ معنای آن این است که آنچه را که کلیم حق آورد هم‌هاش حق بود؛ منتها عمرش تمام شد. الآن هم من یک سلسله حرف‌های تازه آوردم که {وَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ}، این بخش اول.

بخش دوم این است که من بشارت می‌دهم، بشارت غیر از تصدیق است؛ یعنی من خبر می‌دهم از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که حرف‌های بهتر از ما، درجه بالاتر از ما، ایمان کامل‌تر از ما می‌آورد. اگر او هم مثل ما در همین حد حرف بزند که تبشیر نیست. اگر کسی بگوید الان وضع فعلی که دارید بعد از من هم آقایی می‌آید همین حرف‌ها را می‌زند، این که تبشیر نیست. این مطابق با همین حرف‌هاست یک چیز جدیدی نیست. اما اگر فرمود من مبشر هستم، یعنی حرف تازه می‌آورد، درجه برتر می‌آورد، دین کامل‌تر می‌آورد، این معنای تبشیر است.

مطلب دیگر آن است که امت موسای کلیم عالماً به آن حضرت اهانت می‌کردند. امت عیسی مسیح هم این چنین بودند. همین امم نسبت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عالماً و عامداً معصیت می‌کردند. از اینکه وجود مبارک عیسی مسیح گفت آن که می‌آید حرف تازه دارد، از این کلمه {مُبَشِّرًا} معلوم می‌شود و قرآن کریم هم درباره وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این پیامبری که می‌آید تنها حرف‌های گذشتگان را تصدیق نمی‌کند؛ آیه 48 سوره مبارکه «مائدة» این است: {وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَهُدًى مُبَشِّرًا}، در انجیل نسبت به تورات مصدق بود؛ اما هیمنه و سلطنت و سیطره نداشت. این نسبت به همه کتاب‌های آسمانی هیمنه دارد، سلطنت دارد، چیز جدیدی در آنها هست که در انبیای قبلی نبود؛ لذا می‌شود تبشیر. وقتی این مهیمن شد؛ یعنی حرف‌های تازه‌تر، بالاتر، علمی‌تر داشت، عیسی مسیح (سلام الله علیه) هم از چنین کتابی خبر می‌دهد، پس می‌شود مبشر. این {مُبَشِّرًا} سوره «صف»، با {مُهَيِّمًا} سوره «مائدة» آن وقت می‌شود هماهنگ. این گونه‌ای از تفسیر قرآن به قرآن است، با اینکه هیچ ارتباطی بین «کلمتین» نیست. بارها به عرض شما رسید تفسیری به دست ما نرسید چه شیعه چه سنی که عنوان «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» [10] را ما ندیده باشیم، حتی آخرین تفسیری که سنی‌ها نوشتند مثل المنار، آن هم تصریح می‌کند که «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ اما غالب اینها در مدار المعجم می‌اندیشند؛ آیه‌ای را که وارد شده است کلمات این آیه را ارزیابی می‌کنند برابر المعجم این کلمات را در سایر آیات شناسایی می‌کنند اینها را جمع‌بندی می‌کنند خیال می‌کنند این تفسیر قرآن به قرآن است! اما المیزان کاری به المعجم ندارد، کاری به لفظ ندارد، کاری به کلمه و واژه ندارد کاری به محتوا دارد، این محتواها را هماهنگ می‌کند. ببینید

بین مهیمن و مبشّر هیچ تناسبی نیست؛ اما او چون هیمنه دارد گزارش از این می‌شود تبشیر و تبشیر حتماً نسبت به آینده برتر و بهتر است. پس آیه 48 سوره مبارکه «مائده» که دارد: **{وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ}** با آیه محور بحث فعلی که **{وَمُبَشِّرًا يُرْسِلُ يَأْتِي مِنَ الْبُعْدِ}** کذا، هماهنگ می‌شود.

مطلب دیگر این است که نه تنها فرعون در برابر موسای کلیم عالماً عامداً گناه می‌کرد، مسیحی‌ها عالماً عامداً در برابر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گناه کردند و می‌کنند، چرا؟ برای اینکه وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) تمام خصوصیات را گفته، نه تنها یک بشارت کلی داد، خصوصیاتش را هم گفته است؛ از چه دودمانی است، با چه قیافه‌ای است، از کجا برمی‌خیزد، چه وقت، اینها را فرموده است. در سوره مبارکه «بقره» در «انعام» هم هست؛ در سوره مبارکه «بقره» آیه 146 فرمود: **{الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ يَغْرِفُونَهُ كَمَا يَغْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ}**، ما طرزی وجود مبارک حضرت را در انجیل معرفی کردیم شناسنامه‌اش را گفتیم آنها همان طوری که جوان‌های خودشان را می‌شناسند این حضرت را هم می‌شناسند، ما هیچ ابهامی نگذاشتیم. کلی‌گویی نکردیم، همان طوری که اینها بچه‌های خود را می‌شناسند حضرت را هم می‌شناسند. همه خصوصیات را ما آن‌جا گفتیم. اینها عالماً عامداً معصیت کردند گفتند: **{سِحْرٌ مُبِينٌ}** است. آن غده بدخیم این است که ما آن نیروی عمل را رها کردیم ما در حوزه و دانشگاه فقط به درس و بحث و تألیف و تدریس و اینها می‌پردازیم. هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی بین عقل نظر که مسئول اندیشه است که کار حوزه و دانشگاه است با عقل عمل که مسئول انگیزه و اراده است نیست. حالا آن از کجا آسیب می‌بیند حرفی دیگر است؛ یعنی ممکن است که ما مطلبی را صد درصد درست بدانیم و معصیت نکنیم، چرا؟ برای اینکه کار ما علم است، کار ما عقل نظری است، عقل نظری مسئول فهم است. ما یک فهم داریم، تصور داریم، تصدیق داریم، قیاس داریم، استدلال داریم، اقسام ادله داریم که یک متولی دارد؛ یک اراده داریم، یک عزم داریم، یک نیت داریم، یک اخلاص داریم که مسئولش عقلی است که **{مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ}**،^[11] ما اگر آنچه را می‌دانیم عمل نکنیم و آنچه را عمل می‌کنیم برابر علم ما باشد، این دو عقل با هم پیش می‌روند، می‌شویم عالم باعمل؛ اما اگر این را بگذاریم کنار، تمام تلاش و کوشش ما این است که بخوانیم و بالا بیاوریم! آن بیچاره ضعیف می‌شود.

چند بار این قصه به عرض شما رسید ما اگر از مثال پی به ممثّل ببریم این مطلب تا حدودی برای ما روشن می‌شود در بدن ما یعنی در نشئه طبیعت یک مقسم داریم و چهار قسم زیر این مقسم است؛ آن مقسم این است که ما یک سلسله نیرویی داریم که متولی فهم و درک هستند، یک سلسله نیرویی داریم که مسئول حرکت و کار هستند، این مقسم است. نمونه آن این است که چشم و گوش داریم برای فهمیدن و شنیدن و دیدن، دست و پای داریم برای دویدن و رفتن و آمدن، این مقسم است. زیر این مقسم، چهار قسم وجود دارد: یا هر دو قوی هستند یا هر دو ضعیف هستند یا این یکی قوی است آن یکی ضعیف است، یا آن یکی قوی است این یکی ضعیف است.

آنکه هر دو قوي باشد مثل کسی که چشم و گوش او سالم است دست و پای او هم سالم است این مار و عقرب را که دید زود فرار می‌کند. معطل چیزی نیست. وقتی می‌بیند اتومبیلی با سرعت دارد می‌آید می‌رود کنار. او هم چشم و گوشش سالم است هم دست و پایش سالم است این از خطر مصون است.

گروه دوم کسانی هستند که چشم و گوش آنها سالم است؛ اما دست و پایشان فلج و ویلچری است. این مار را می‌بیند، عقرب را می‌بیند؛ اما چشم که فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند این ویلچری است. حالا شما مرتب به او عینک بده، دوربین بده، ذره‌بین بدهد، میکروسکوب بده، تلسکوب بده، این مشکل دید ندارد، او مشکل عمل دارد دست و پایش فلج است، این می‌شود عالم بی‌عمل.

قسم سوم آن است که بخش‌های تحریکی او قوي است، بخش‌های ادراکی او ضعیف است. کسی که کور و کر است و اینها؛ اما دست و پای سالمی دارد. این مثل مقدس بی‌درک است هرچه به او بگویی عمل می‌کند؛ اما نمی‌فهمد که چه کار بکند!

خدا بعضی از اساتید ما را غریق رحمت کند! آن روزها که عهد ایشان بود که مفاتیح مرحوم شیخ عباس چاپ نشده بود، ایشان می‌فرمودند که بعضی از این عوام‌ها ماه مبارک رمضان که می‌شد یک دوره زاد المعاد را ختم می‌دهند. زاد المعاد اعمال دوازده ماه است همه این عبادت‌ها فضیلت دارد؛ اما این طور نیست که زاد المعاد مثل قرآن باشد یک دوره ختم بدهید. این اعمال ام داود را انجام می‌دهد، اعمال فلان روز را انجام می‌دهد، این درست است که عبادت است؛ اما آن برای ماه رجب است. می‌فرمودند بعضی از این مقدسین بی‌درک وقتی ماه مبارک رمضان شد یک دوره زاد المعاد را ختم می‌دهند خیال می‌کنند که مثل قرآن است!

گروه چهارم فاقد طهورین هستند، جاهل متهمک هستند؛ نه چشم و گوش سالمی دارند نه دست و پای سالم. پس یک مقسم داریم و اقسام چهارگانه ذیل آن است.

در درون ما هم همین طور است؛ ما یک مقسم داریم؛ یعنی یک عقل اندیش‌ورز داریم که کار حوزه و دانشگاه با این عقل می‌گردد. یک عقل عملی داریم که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اُتْسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» که حرم و مسجد و حسینیة و بازار و جامعه را این می‌گرداند، این مقسم است. تحت این هم چهار قسم است: بعضی عقلین آنها سالم است هم خوب می‌فهمند هم خوب عمل می‌کنند، اینها عالم عادل هستند. بعضی‌ها خوب می‌فهمند؛ اما این که باید تصمیم بگیرد این فلج است. ببینید وجود مبارک کلیم حق به فرعون فرمود برای تو صد درصد بعد از این مناظره ثابت شد که حق با من است: {لَقَدْ عَلِمْتَ مَا اَنْزَلَ هَؤُلَاءِ اِلَّا رُبَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ بَصَائِرٌ}؛ [12] هیچ تردیدی ندارید که این معجزه است، برای اینکه خود کارشناسان شما آمدند گفتند این معجزه است. این {وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ}؛ [13] همین است، این «الف و سین و تاء» استیقن، نشانه آن مبالغه است، مثل «استکبر»؛ نه به معنی طلب باشد؛ نظیر «استکتب»، یعنی صد درصد برای فرعون مسلم شد که حق با موسای کلیم است. صد درصد برای آنها مسلم شد که حق با این است. چرا یک عالم بی‌عملی با اینکه می‌داند فلان آیه این کار را حرام کرده

انجام می‌دهد؟ حالا شما مدام برای او آیه بخوان، مدام روایت بخوان! او خودش گفته و بحث کرده، او مشکل علمی ندارد که شما برایش آیه می‌خوانید! مگر علم عمل می‌کند؟ مگر چشم فرار می‌کند؟ مگر گوش فرار می‌کند؟ دست و پا فرار می‌کند که فلج است. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ» [14] حالا این اسیر زنجیری است این چه کار بکند؟ مگر علم کار می‌کند؟ مرگ علم می‌دود؟ مگر علم تصمیم می‌گیرد؟ عزم مربوط به عقل عملی است که الآن زنجیری است. «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ».

پرسش: به راه انداختن اراده و عزم تمرین می‌خواهد.

پاسخ: عمل تمرین است، تمرین همین است؛ گاهی با نذر است، بزرگان حکمت هم گفتند سرّ اینکه ذات اقدس الهی این هفده رکعت را یکجا نخواست، اگر می‌فرمود این هفده رکعت نماز را شما در فلان وقت از روز باید بخوانید ما می‌گفتیم چشم! اما حکمت این است که صبح یک قدری، ظهر یک قدری، عصر یک قدری، مغرب یک قدری، عشا یک قدری، تا آدم برود غفلت کند به نام خدا. توزیع پنج نماز در پنج وقت برای غفلت‌زدایی است. این برای همین است! فرمود این عقلی که شکست خورده است با آن چه کار بکنید؟ «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ».

انسان مثل بچه پیغمبر خود را بشناسد، {يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ}، هیچ تردیدی ندارند. تمام علامت‌ها را مسیح (سلام الله علیه) گفته. الآن برای مسیحیت همین مانده یک صلیب، همین! امروز حجاب نه، فردا عفاف نه، همین در می‌آید. مسیحیت با همین جلال و شکوهی که قرآن از آن به عظمت یاد می‌کند، الآن چه چیزی از آن مانده است؟ همین دست تکان دادن این گونه مانده است.

پرسش: ...

پاسخ: صدها کار هست، ما تمام کارها را با هماهنگی انجام می‌دهیم. بارها یعنی بارها به عرض شما رسید وقتی بحث دقیق شد به آن دقت باید گوش بدهید. یک وقت قلب را این پزشک می‌خواهد عمل بکند، این رگ‌هایی که با چشم عادی دیده نمی‌شود، با چشم مسلح به زحمت دیده می‌شود، اینها صدها کار را با هم انجام می‌دهند؛ اما یکی از این رگ‌های ظریف مویی که بسته است، آن پزشک دقیق می‌گوید هیچ یعنی هیچ! من که می‌خواهم عمل بکنم هیچ ارتباطی با این رگ سالم ندارد، من این رگ بغلی را می‌خواهم عمل بکنم. با اینکه صدها کار را با هم می‌کنند. اصلاً کار ما با هماهنگی چشم و دست و پا است؛ اما وقتی بحث دقیق یعنی دقیق! وقتی دقیق شد که انسان عالم بی‌عمل را می‌خواهد معرفی بکند باید بگوید هیچ ارتباطی بین عقل نظر و عقل عمل نیست. وقتی می‌خواهد این رگ مویی بسته را باز کند می‌گوید هیچ ارتباطی با آن رگ ندارد من کاری با آن رگ ندارم. با اینکه صدها کار را این دو تا رگ با هم انجام می‌دهند. چشم هم همین طور است؛ یک چشم پزشک وقتی می‌خواهد گوشه‌ای از این پرده‌ها را عمل کند بگوید هیچ ارتباطی با پرده دیگر ندارد، با اینکه صدها کار را اصلاً با هم انجام

می‌دهند. وقتی سخن از علم بی‌عمل شد؛ یعنی هیچ ارتباطی بین محور عزم با محور جزم نیست. این آقا مشکل عملی دارد مشکل علمی ندارد. بنابراین مرتب آیه بخوانی، مرتب روایت بخوانی فایده ندارد.

فرمود اینها مثل جوان‌ها پیغمبر را می‌شناسند از بس که مسیح حق خصوصیات وجود مبارک حضرت را گفته؛ از چه دودمانی است، از چه خاندانی است، قیافه‌اش چیست، وضعیت چیست، این گونه است، {يَعْرِفُونَهُ}. پس معلوم می‌شود خیلی‌ها در حد خود یک فرعون کوچکی هستند. موسای کلیم (سلام الله علیه) به فرعون (علیه اللعنة) فرمود بر تو صد درصد ثابت شده. این {وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ} همین است. این {لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِضَائِرٍ} همین است. این {يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ} همین است. فرمود هیچ تردیدی ندارند، {فَلَمَّا جَاءَهُمْ}، همین که مثل جوان‌هایشان می‌شناختند وقتی قرآن را آوردند گفتند - معاذ الله - این سحر است. پس معلوم می‌شود این خطر، این غده بدخیم خیلی‌ها را تعقیب می‌کند. اینجاهاست که فرمود چرا حرفی می‌زنید که عمل نمی‌کنید؟ و گرنه در پایان سوره «شعراء» هم همان حرف را زده بود.

فرمود ما خصوصیات را گفتیم، نه تنها شخص حضرت را می‌شناسند شخصیت حقوقی او را هم می‌شناسند، ره‌آورد کتابش را هم می‌شناسند. در همان سوره مبارکه «اعراف» آیه 157 فرمود: {الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ}؛ ما همه خصوصیات را گفتیم. {يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ}، ره‌آوردش را هم گفتیم، خصوصیات شناسنامه‌ای او را هم گفتیم خصوصیات شناسنامه‌ای را در سوره «انعام» و «بقره» مشخص کردیم که {يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ}، خصوصیات مکتبش را هم در سوره «اعراف» و امثال آن فرمودند.

در پایان سوره مبارکه «فتح» هم فرمودند تمام این حرف‌ها ما در تورات هست، در انجیل هست مشخص کردیم. در بخش پایانی سوره مبارکه «فتح» این است، فرمود وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) او رسول خداست: {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ} که فرمود ما مسلمان‌ها را آن گونه معرفی کردیم. گفتیم مسلمان‌ها در عین حال که کمال احترام را می‌گذارند احترام متقابل می‌گذارند، دستشان نزد هیچ کس دراز نیست. اصلاً مسلمان‌ها را ما در کتاب‌های آسمانی پیشین معرفی کردیم که مسلمان‌ها مستقل هستند و روی پای خودشان می‌ایستند. یعنی چه؟ چگونه مثل زدیم؟ چگونه گفتیم که ملت اسلامی دستش نزد کسی دراز نیست؟ گفت این طور گفتیم: {وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ}، این کتاب بوسیدنی نیست؟! ای کاش به ما می‌گفتند هر شب قرآن به سر بکنید! فرمود ما قبلاً چند صد سال قبل! گفتیم مسلمان‌ها مثل ساقه گندم هستند؛ از این روشن‌تر و عوامی حرف زدن‌تر؟! ساقه گندم را فرمود دستش نزد هیچ کس دراز نیست. ساقه گندم این قدر به آن هوش دادیم که بفهمد باد که می‌آید این را می‌شکند این چند سانت که آمد کمر بند محکم

درست می‌کند برای خودش؛ البته ما یادش دادیم ما این کار را می‌کنیم. این بند بندها که او را محکم می‌کند، گفت ما در انجیل گفتیم که ملت مسلمان مثل این خوشه گندم است این یک چند سانتی که بالا آمد محکم کمرش را می‌بندد که بتواند بر پای خودش بایستد. یک چند سانت دیگر که بالا آمد محکم گره می‌زند که روی پای خودش بایستد باد او را نشکند. {وَمَثَلُهُمْ} در انجیل {كَزْزَعٍ} مثل خوش گندم {أُخْرِجَ شَطْأُهُ}؛ جوانه زد، {فَأَزْرَهُ}؛ «آزره»؛ یعنی از خودش وزیر گرفت. «وزیر»؛ یعنی آن کسی که بار سنگینی را حمل می‌کند. کمر بند این گندم وزیر اوست، «آزره»؛ یعنی «اغْلَظَ بَذْنُهُ بوزیره»، «وزر»؛ یعنی بار سنگین. وزیر کسی است که بار سنگین را به دوش بکشد، نه بار سنگین را روی دوش مردم بگذارد. وزیر معنایش این است. این گریه ندارد کشوری که همه چیز دارد خدا چگونه به ما بگوید و حرف بزند؟ فرمود حداقل مثل این خوشه گندم باش، روی پای خودت بایست! {فَأَزْرَهُ}، شما از دیگری می‌خواهی کمک بگیری؟ وزیر خودت، خودت باش. {فَأَزْرَهُ}؛ یعنی {فَأَزْرَهُ}؛ یعنی «جعل من ذاته وزيرا له» و گرنه باد می‌شکند. فرمود قدری بالاتر آمد بند سوم را هم می‌زند؛ لذا تا آخر ایستاده روی پای خودش، میوه می‌دهد و کشاورز را هم راضی نگه می‌دارد. چرا؟ برای اینکه هر چه که می‌آید، هم کمر بند درونی دارد وزیر از خودش است، هم آن پایه قبلاً اگر قطرش دو سانت است، حالا سه سانت است؛ قبلاً سه سانت بود حالا چهار سانت است. {فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَي شَوْقِهِ} روی پای خودش ایستاده. ما اصلاً قبلاً گفتیم مسلمان یعنی همین! مسلمان یعنی همین! آن وقت بی‌عرضگی حقیقت شرعیه ندارد! یعنی شما دلتان می‌خواهد خدا در قرآن آیه نازل بکند که «يا ايها الذين آمنوا» اگر کسی بی‌حساب و بی‌کتاب پول به کسی بدهد او بی‌عرضه است! عرضه آقایان حقیقت شرعیه نمی‌خواهد. برای چه به ما گفتند شب و روز قرآن بخوانید؟ البته ثواب دارد ثوابش محفوظ است؛ فرمود روی پای خودت بایست. چند صد سال قبل ما گفتیم که شناسنامه مسلمان‌ها این است که روی پای خودشان ایستاده‌اند. همین گندم که روی پای خودش ایستاده به خیلی‌ها کمک می‌کند بله، به خیلی‌ها آدم کمک می‌کند؛ اما روی پای خودش ایستاده. فرمود: {وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزْزَعٍ أُخْرِجَ شَطْأُهُ}؛ اول جوانه زد. این جوانه با یک باد می‌شکند. این جوانه وزیر می‌خواهد، مرتب باغبان بیاید چوب زیر پایش بگذارد، باغبان نمی‌خواهد. حالا کجاست باغبان؟ از جای دیگر باربر ببرد؟ نخیر! خودش کمر بند درست می‌کند، {فَأَزْرَهُ}؛ یعنی «جعل من ذاته وزيرا له» بعد وزیر شد پایه قبلی چه می‌شود؟ او را محکم کرد، {فَاسْتَعْلَظَ} همزمان؛ هم یک وزیر برای این سانت پنجم و ششم درست کرد، هم آن سانت اول و دوم را هم غلیظ کرد که بتواند روی پای خودش بایستد. {فَاسْتَوَى عَلَي شَوْقِهِ}؛ روی پای خودش ایستاده. اصلاً مسلمان یعنی همین! حکومت اسلامی یعنی همین! آن وقت {يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ}؛ کشاورز تعجب می‌کند که این چه نظم دقیقی است! این چه نظمی است! چه کسی به او هوش داد که وزیر از خودش بگیرد وکیل از خودش بگیرد از بیگانه تمنا نکند؟ {لِيُعْظِيَ بِهِمُ الْكُفَّارُ} همین درست است. هم کفار به معنی زراع است هم کفار به معنی کذایی است. اگر وزیر از خود وکیل از خود داخله از خود روی پای خودشان ایستادند کمر بند از خود، دیگری تحمل نمی‌کند بله این است، اصلاً مسلمانی یعنی همین! حالا روشن می‌شود آیه محل بحث که فرمود: {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، معنای آن این نیست که آقابالاسر کسی بشوید. این بیان نورانی پیغمبر(علیه و

علي آله آلاف التحية و الثناء) که فرمود: «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ» [15] این جمله خبریه است، یک؛ و به داعی انشا القا شده، دو؛ یعنی «ایها المسلمون» این اسلام را بالا ببرید وگرنه خودبخود که بالا نمی‌رود. چرا؟ برای اینکه این دین آمده {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، این دین آمده که بگوید ما روی پای خودمان ایستاده‌ایم. چرا حضرت فرمود؟ یعنی خواست - معاذالله - تکبر ملت اسلام را نشان بدهد؟ نه، فرمود این مکتب باید بالا باشد، «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ». این بیان نورانی که این لبان مطهر را باید بوسید، از همین آیه گرفته شده: {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، حالا مکاتب باطله هیچ! ملتی وقتی روی پای خودش ایستاده دیگران به او نیازمند هستند، دیگران که این مکتب را ندارند. بنابراین اگر حضرت فرمود: «الإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ»، برای اینکه خدای سبحان فرمود این کار را کردیم {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، که در آیه نه همین سوره است.

بنابراین هم امت کار فرعون را کرد، هم خود فرعون در برابر حق ایستاد. ما - خدای ناکرده - اگر عالم بی‌عمل باشیم این خطر بدخیم ما را هم تعقیب می‌کند؛ اما به برکت قرآن و عترت امیدواریم همه ما راه نجات پیدا کنیم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

[1]. سوره صف، آیه 11.

[2]. سوره صف، آیه 14.

[3]. سوره شعراء، آیه 226

[4]. سوره شعراء، آیات 224-227.

[5]. سوره آل عمران، آیه 188.

[6]. سوره مریم، آیه 51.

[7]. سوره مریم، آیه 41.

[8]. سوره مریم، آیه 16.

[9]. سوره بقره، آیه 97؛ سوره آل عمران، آیه 3؛ سوره مائده، آیه 46.

[10]. الکشاف، ج 2، ص 430؛ کامل بهایی (طبری)، ص 390.

[11]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 11.

[12]. سوره اسراء، آیه 102.

[13]. سورة نمل، آیه 14.

[14]. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، حکمت 211.

[15]. من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 334.

برچسب